

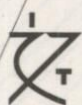
کوچ دری پی کار و نان

فاعلیت منفعلانه

مستمندان آذربایجان

از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ خورشیدی

محمد مالجو



www.ketab.ir

سروشنامه: مالجو، محمد، ۱۳۸۱
عنوان و نام پدیدآور: کوچ دری کاروان / مستندان آذربایجان از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ خورشیدی / محمد مالجو
مشخصات نشر: تهران، نشر چرخ، ۱۴۰۳
مشخصات ظاهری: ۲۰۱ ص
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۵۸-۹۷-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: کتاب‌نامه: ص ۱۹۴-۱۸۷؛ همچنین به صورت زیرنویس و نمایه یادداشت: عنوان دیگر: فعالیت متعلقات مستندان آذربایجان از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ خورشیدی

موضوع: مهاجرت داخلی -- ایران -- آذربایجان -- تاریخ -- ۱۳۲۷-۱۳۲۹
موضوع: Migration, Internal--Iran--Azerbaijan--History--1909-1911

موضوع: خشکسالی -- ایران -- آذربایجان -- تاریخ -- ۱۳۲۷-۱۳۲۹

موضوع: Droughts--Iran--Azerbaijan--History--1909-1911

موضوع: فقر -- ایران -- آذربایجان -- تاریخ -- ۱۳۲۷-۱۳۲۹

موضوع: Poverty--Iran--Azerbaijan--History--1909-1911

موضوع: فقر -- ایران -- آذربایجان -- تاریخ -- ۱۳۲۷-۱۳۲۹

موضوع: Poor--Iran--Azerbaijan--History--1909-1911

موضوع: آذربایجان -- تاریخ

Azerbaijan (Iran)--History

رده‌بندی کنگره: HB۲۰۹۶/۴

رده‌بندی دیویی: ۳۰۴/۸۰۹۵۵۳۲

شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۹۰۷۷۷

نشر چرخ: ناشر علوم انسانی خانواده فرهنگی چشمه

کوج دربی کاروانان

ـفاعليت متفعلانه مستندان آذربايجان از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ خورشیدیـ

محمد مالجو

مدیر هنری: فؤاد فراهانی

همکاران آمادسازی: پریسا شکورزاده، منصوره مهدی آبادی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۳، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۵۸-۹۷-۶

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چرخ است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه کتبی ناشر است.

قیمت: ۲۴۵۰۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی خانواده فرهنگی چشمه (تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰)

تهران، خیابان کافه، شبلی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه چهارم، پلاک ۲.

کتابفروشی چشمه کرم خان (تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶)

تهران، خیابان کریم خان، نبش بازار شیرازی، شماره ۱۰۷.

کتابفروشی چشمه کوروش (تلفن: ۴۴۹۷۴۰۰)

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پخش مرکزی، مجتمع تجاری کوروش، طبقه پنجم، واحد ۴.

کتابفروشی چشمه دانشگاه (تلفن: ۶۶۲۷۹۲۷۰)

تهران، خیابان انقلاب، روبه روی دانشگاه تهران، بین فخر رازی و دانش، پلاک ۱۱.

کتابفروشی چشمه جم (تلفن: ۲۶۴۵۰۸۷۲)

تهران، نیاوران، جماران، مجتمع تجاری جمستر، طبقه دوم، پلاک ۱۱.

کتابفروشی چشمه بابل (تلفن: ۰۱۱-۲۴۴۲۳۰۷۱-۲)

بابل، خیابان مدرس، نبش مدرس ۲۱، مرکز خرید پلازا، طبقه سوم، واحد ۳۱۱.

کتابفروشی چشمه کارگر (تلفن: ۸۸۳۳۵۸۳)

تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه چهارم، پلاک ۲.

کافه کتاب گیلکمش

تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان عضدی جنوبی (ایان)، ابتدای خیابان جعفر شهیدی (سپند)، پلاک ۷۲.

کتابفروشی چشمه دلشدگان (تلفن: ۰۵۱-۳۸۶۷۸۵۸۷)

مشهد، بلوار وکیل آباد، بین وکیل آباد هجده و بیست (بین هفت تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶.

کتابفروشی چشمه رشت (تلفن: ۰۹۰-۲۱۴۹۸۴۸۹)

رشت، خیابان معلم، میدان سرگل، ابتدای کوچه هفدهم.

کتابفروشی چشمه البرز (تلفن: ۰۲۶-۳۵۷۷۷۵۰۱)

کرج، عظیمیه، بلوار شریعتی، مرکز تجاری فرهنگی مهرادمال، طبقه پنجم.

کتابفروشی چشمه فلامک (تلفن: ۸۸۳۷۲۰۹۵)

تهران، شهرک غرب، خیابان استاد شجریان (فلامک شمالی)، نبش نوزدهم، پلاک ۲.

تلفن پخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲

www.cheshmeh.ir

charkhpublication

charkhpublication

فهرست

۷	مقدمه: از معضل اجتماعی آذربایجان تا بحران سیاسی تهران
۲۵	فصل یکم: بلازدگی در روستاهای آذربایجان
۴۱	فصل دوم: فقرزدگی در شهرهای آذربایجان
۵۹	فصل سوم: بختک اختناق در پی سقوط حکومت فرقه دموکرات آذربایجان
۷۹	فصل چهارم: رسیدگی دیوان سالاران به بلازدگان از تهران تا آذربایجان
۱۰۵	فصل پنجم: در جستجوی لحظه تأسیس از زنجان تا تهران
۱۱۵	فصل ششم: پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها از انقلاب مشروطه تا امروز
۱۳۲	فصل هفتم: فاعلیت منفعلانه مستمندان در آینه نیروی محرکه دیوان سالاران
۱۴۲	فصل هشتم: دستگیری از مستمندان یا دستگیری مستمندان؟
۱۵۰	مؤخره: ترسان از وضعیت‌های بحرانی، گریزان از دگرگونی‌های بنیانی
۱۵۷	گاه‌شمار: از خرداد ۱۳۲۷ تا اسفند ۱۳۲۹
۱۶۵	تصویر استاد منتخب
۱۸۷	فهرست منابع
۱۹۵	نمایه

از معضل اجتماعی آذربایجان تا بحران سیاسی تهران

www.ketab.ir

نهم آذر ۱۳۲۸، سلیمان شاملو، خبرنگار محلی خبرگزاری اسوشیتد پرس، سه فقره تلگراف از تهران به لندن مخابره کرد، از جمله حاوی خبری درباره آذربایجان:

بین چهار تا پنج هزار نفر از اهالی آذربایجان برای فرار از تهدید قحطی در شهرستان خود در چند روز اخیر به طرف تهران سرازیر شده‌اند. این پناهندگان بدون خوراک و منزل در پیاده‌روها، در گودال‌ها و در استاسیون بزرگ راه‌آهن تهران منزل گرفته‌اند. یکی از منابع دولتی اظهار می‌دارد که این پناهندگان به طور کلی از دهات نزدیک تبریز، حاکم‌نشین استان، که تا پایتخت ۴۰۰ مایل فاصله دارد آمده‌اند. وضع اقتصادی بد فعلی یک مرتبه دیگر توجه را به طرف آذربایجان که در سال ۱۹۴۵ مرکز شورش تحت حمایت روس‌ها برضد دولت بود معطوف داشته است.^۱

۱. وزارت پست و تلگراف و تلفن، «تلگراف [سلیمان] شاملو به اسوش ایتد لندن، از تهران به لندن»، ۹ آذر ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۱.

سه روز که گذشت، سواد تلگراف به دست نخست‌وزیر محمد ساعد مراغه‌ای رسید. در حاشیه‌اش خطاب به رئیس کل دفتر خویش^۱ نوشت: «خیلی محرمانه: تلگرافات به طور محرمانه [برای] شهربانی ارسال شود که تحقیق نمایند چرا، برخلاف حقایق، حوادث را بزرگ نموده به مقامات خارجی اطلاع می‌دهند.»^۲ مدعای نخست‌وزیر مبنی بر بزرگ‌نمایی حوادث را عباس قلی گلشانیان وزیر دارایی چند روز قبل پیشاپیش به زبانی دیگر بیان کرده بود. وزیر دارایی در نامه‌ای به نخست‌وزیر درباره‌ی وضع آذربایجان به تاریخ ۲۹ آبان‌ماه نوشته بود: «این گزارش‌ها بدون تحقیقات محلی و بی‌مطالعه داده می‌شود و موجبی برای مهاجرت کشاورزان...»^۳ وجود ندارد.

هنوز چند ماه از دستور نخست‌وزیر برای «احضار شخص مزبور»^۴ به شهربانی نگذشته بود که معضل برآمده از صفحات شمال‌غربی کشور در کانال توجه مقام‌های ارشد پایتخت جای گرفت. دومین نیمه‌سال ۱۳۲۸ که به اولین نیمه‌سال ۱۳۲۹ جای سپرد، موضوع کوچ رعایای آذربایجان تدریجاً از معضل اجتماعی در صفحات شمال‌غربی کشور به بحران سیاسی در پایتخت تبدیل شد. نقطه‌ی عطف در اوایل اسفند ۱۳۲۸ بود، زمانی که علی اصغر حکمت وزیر مشاور در کابینه ساعد در مقام «رئیس هیئت بازرسی مأمور آذربایجان» پس از سفر به منطقه در جمع‌بندی گزارش نه‌صفحه‌ای خویش خطاب به تیمسار سپهبد محمد شاه‌بخشی فرمانده نیروی آذربایجان نوشت: «هر گاه از طرف متصدیان و مسئولین امر نظر دوراندیشی در کار می‌بود به سهولت می‌توانستند پیش‌بینی نمایند... رو آوردن مستمندان دهات به شهرها یک امر حتمی و قهری بوده و... می‌توانستند نقشه‌ی مساعدت را طوری بکشند که قبل از هجوم مستمندان

۱. دفتر نخست‌وزیری، «نامه‌ی رئیس کل دفتر نخست‌وزیر به ریاست شهربانی کل کشور به شماره‌ی خصوصی ۱۴۵۷/۴»، ۱۵ آذر ۱۳۲۸، در پرونده‌ی شماره‌ی ۱.

۲. وزارت پست و تلگراف و تلفن، «تلگراف [سلیمان] شاملی به اسوش ایند لندن، از تهران به لندن».

۳. وزارت دارایی، «نامه‌ی وزیر دارایی به نخست‌وزیر به شماره‌ی ۱۰۶۵۹/م»، ۲۹ آبان ۱۳۲۸، در پرونده‌ی شماره‌ی ۳۸.

۴. شهربانی کل کشور، «نامه‌ی شهربانی کل کشور به ریاست کل دفتر نخست‌وزیری به شماره‌ی ۱۷۹۲۶»، ۲۱ آذر ۱۳۲۸، در پرونده‌ی شماره‌ی ۱.

به شهرها هر مساعدتی ضرور بوده... در خود محل مبذول می گردید.^۱ حکمت سپس با نگاهی مقصریابانه افزود: «اما از پیش بینی به موقع غفلت شده.»^۲

نوک پیکان حمله حکمت فقط به سوی شاهبختی نبود. ابوالفتح والاتبّار (حشمت الدوله)، استاندار آذربایجان در بخش اعظمی از سال ۱۳۲۸، نیز مستقیماً آماج تیر تقصیریابی های حکمت بود. سناتور والاتبّار نماینده انتصابی تبریز حتی چهار ماه پس از پایان دوره استانداری اش در آذربایجان نیز مسئله را هنوز خیره سرانه خطیر نمی دانست. در نطق پیش از دستور خویش در مجلس سنا هنگام بهار ۱۳۲۹ گفت: «چند نفر را دیدم در منزل ایستاده اند. گفتم شما چرا [به تهران] آمده اید؟ گفتند "ما اهل سراب هستیم. به ما گفتند که در تهران فقیر پیدا نمی شود. به هر یک نفر فقیر روزی هفت تومان می دهند و با این خیال پاشدیم وزن و اولاد خودمان را برداشته ایم آمده ایم که کاری پیدا کنیم و سه شبانه روز است که گرسنه هستیم."^۳ والاتبّار فقط مشکل را خطیر نمی انگاشت بلکه گویا راه حل را نیز پیچیده نمی دانست: «لازم است که از طرف وزارت کشور یک اعلانی بشود و در دهات خبر بدهند که این جا به هیچ وجه من الوجوه در تهران پول و مولی تقسیم نمی کنند و مردم را با این کارها آواره و گریخته نکنند و اگر بتوان آن ها را یک مدتی در همان جاها نگه داشت تا چهل پنجاه روز دیگر راحت خواهند شد... و گمان می کنم انشاء الله درست بشود.»^۴

والاتبّار در مجلس نوپای سنا سر بسته شایعه ای را تکرار می کرد که در بهار ۱۳۲۹ نقل مجلس محافل سیاسی پایتخت بود: توطئه حاج علی رزم آرا رئیس ستاد ارتش بر ضد رجب علی منصور نخست وزیر وقت. حسن مشرف نفیسی، رئیس وقت سازمان برنامه، حتی در دهه چهل خورشیدی نیز هنوز با اطمینان از توطئه دم می زد: رزم آرا «... به رؤسای

۱. وزارت دارایی، «رونوشت گزارش رئیس هیئت بازرسی مأمور آذربایجان به فرمانده نیروی آذربایجان به شماره ۱۴۵۶»، ۶ اسفند ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۱۰۴.

۲. همان.

۳. «صورت مشروح مذاکرات مجلس سنا، دوره اول، جلسه ۲۳، چهارشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۲۹»، روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، سال ششم، شماره ۱۵۵۱، ص ۳.

۴. همان.

ستاد لشکر آذربایجان... دستور داد اشخاص گرسنه و بیکار را به تهران کوچ دهند و به آن‌ها بگویند که در تهران نان رایگان و مشاغل با مزد گزاف برای آن‌ها فراهم است.^۱ مشرف نفیسی، با نگاه به آینده گذشته، دست رزم‌آرا را چنین می‌خواند: «برنامه رزم‌آرا این بود که مبلغینی بین این اشخاص بفرستد و آن‌ها را تحریک کند خانه‌ها و مغازه‌ها را چپاول کنند و در تهران ایجاد ناامنی نمایند. روزی که این مشکل غامض به حد رشد رسید رزم‌آرا به بهانه این که منصور مرد نالایقی است به وسیله کودتایی او را برکنار کند و خود به جای او بنشیند.»^۲

چند ماه که گذشت، رزم‌آرا سرانجام جای منصور نشست اما نه با کودتا. در اواخر تابستان ۱۳۲۹ هنوز یک فصل از نخست‌وزیری اش نگذشته بود که در بخشنامه‌ای محرمانه خطاب به فرماندار زنجان از چیزی شکایت کرد که چند ماه قبل تر برگردن خودش انداخته بودند: «تحریکات نامرئی می‌شود که مزد در تهران زیادتر و کار بیش‌تر و زندگانی ارزان‌تر است. به سبب نفیسی در تمام نقاط منطقه خود به وسیله اعلان و تبلیغات چنان نشان دهید که در تهران به هیچ وجه کاری نیست و اگر هم باشد بسیار محدود و برای اشخاص فقیر است.»^۳

خواه توطئه در بین بوده باشد خواه توهم توطئه چینی بحرانی در اوج سردرگمی مقام‌های مسئول حتی در رسانه‌های بین‌المللی نیز در سطحی بسیار گسترده‌تر انعکاس یافت. در اواخر فروردین ماه ۱۳۲۹ آژانس تلگرافی اتحاد جماهیر شوروی (تاس) به نقل از روزنامه‌های ایران اعلام کرد که «در حال حاضر در آذربایجان حدود ۵۰۰ هزار نفر بیکار و حداقل ۵۰۰ هزار نیمه‌بیکار هستند که در شهرهای آذربایجان ایران (در تبریز، رضائیه، مراغه، اردبیل، میانه، سراب، اهر، خوی، ماکو) ... متمرکز شده و از مقامات محلی کاروان در خواست می‌کنند.»^۴ تاس سپس برآوردی نگران‌کننده به دست داد: «اگر به این عده بیکار و نیمه‌بیکار، افراد گدا

۱. حسن مشرف نفیسی (مشرف‌الدوله)، یاد از روزهای رفته، جلد دوم، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۷)، ص ۳۷۳.

۲. همان، ص ۳۷۴.

۳. نخست‌وزیر، «بخشنامه محرمانه نخست‌وزیر به شماره ۲۲۸۱/۴»، ۱۹ شهریور ۱۳۲۹، در پرونده شماره ۲.

۴. آژانس تلگرافی اتحاد شوروی (تاس)، «اوضاع در ایران»، ۱۱ آوریل ۱۹۵۰، در پرونده شماره ۱۰۷.

و روستایی آواره در مناطق روستایی را اضافه کنیم می‌توان گفت که در آذربایجان حدود دومیلیون نفر نیازمند به سر می‌برند.^۱

چه مقرون به واقعیت بوده باشد چه مشحون از اغراق، چنین برآوردهایی تقریباً از اوایل بهار ۱۳۲۹ صدای انتقادی برخی رجال سیاسی مرکز نشین بابت وخامت اوضاع در آذربایجان را به تدریج طنین بخشید. احمد قوام، نخست‌وزیر اسبق که در اواخر پاییز ۱۳۲۵ نقش تعیین‌کننده‌ای در استقرار مجدد حاکمیت مرکز بر آذربایجان داشت، درباره خط‌مشی حکومت مرکزی در قبال آذربایجان پس از دوره صدارت خویش ظاهراً خطاب به ابراهیم حکیمی وزیر دربار اما واقعاً خطاب به شاه در بهار ۱۳۲۹ با افسوس نوشت: «ای کاش... در آبادی و عمران و رفع خرابی‌ها و خسارت‌ها توجه بیش‌تری مبذول شده بود که اهالی رنج‌دیده و فلک‌زده آن‌جا به اطمینان و آسودگی می‌شدند و... امروز بعد از چهار سال آذربایجان به‌صورت بحر و آبرومندتری عرض اندام می‌نمود.»^۲

جواد گنجی‌ای، نماینده مجلس شورای ملی، نیز در نطق پیش از دستور خویش در چهارم تیرماه ۱۳۲۸ گفت: «آفت و خسارتی که در سال ۱۳۲۸ به آذربایجان وارد شد از سی سال پیش نظیر ومانندی نداشت و می‌توان گفت که هستی آذربایجان را بر باد داد و سی میلیون نفر را ویلان و سرگردان کرد.»^۳

کوچ بخشی از این سرگردانان به پایتخت بود که در آغاز بهار ۱۳۲۹ سپهبد فضل‌الله زاهدی رئیس شهربانی تهران را، به وام از رئیس وقت سازمان برنامه، از «... وجود این عده در شهر تهران...»^۴ به شدت نگران کرده بود. بهار ۱۳۲۹ که فرارسید، همه مرکز نشینان رده‌بالای هیئت حاکم از رسیدن معضل اجتماعی آذربایجان به پایتخت بسیار نگران بودند، هم‌منصور که دو ماه پس از نشستن بر مسند نخست‌وزیری زاهدی را

۱. همان.

۲. «نامه احمد قوام به وزیر دربار شاهنشاهی در ۲۵ خرداد ۱۳۲۹»، در باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی (تهران: نامک، ۱۳۸۴)، ص ۵۵۱.

۳. «صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره شانزدهم، جلسه ۴۰، یکشنبه ۴ تیر ۱۳۲۹»، روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، سال ششم، شماره ۱۵۶۰، ص ۴.

۴. مشرف نفیسی (مشرف‌الدوله)، یاد از روزهای رفته، جلد دوم، ص ۳۷۶.

از ریاست شهربانی تهران برکنار کرد، هم رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش که در کمین جلوس بر سریر نخست‌وزیری منصور بود، و هم زاهدی که با رزم‌آرا رقابتی خصمانه داشت.

شدت نگرانی سیاست‌مداران پایتخت‌نشین را می‌توان در آینه مقایسه بهار ۱۳۲۹ با پنج سال قبل‌تر از آن تاریخ سنجید. در سال ۱۳۲۴ که تعداد متکدیان و عجزه پایتخت فقط ۲۴۰۰ نفر برآورد می‌شد،^۱ محمود نریمان شهردار تهران گفته بود: «اگر از ولگردی و تکدی در معابر و محل‌های عمومی جلوگیری شود امید می‌رود شهر تهران از این منظره غیر مطلوب و رقت‌آور بیرون آید.»^۲ اکنون، پس از پنج سال، پایتخت حدوداً ۸۰۰ هزار نفری^۳ در بهار ۱۳۲۹ ناخواسته میزبان ۲۰ هزار نومهاجر بیکار شده بود، شامل ۱۵ هزار تن از رعایای بلازده آذربایجان^۴ که روزها سرگردان در معابر به تکدی می‌گذرانند و شب‌ها پریشان در پیاده‌روها بیتونه می‌کردند. وانگهی، در اواخر سال ۱۳۲۸ پیش‌بینی می‌شد که از ابتدای اسفند^۵ انتهای اردیبهشت ۱۳۲۹ نیز حدود ۱۲۰ هزار «رعایای متواری دهات»^۶ شهرهای آذربایجان در مانده و سرگردان باشند و چه‌بسا به تهران راه یابند. اکنون دیگر فقط «منظره غیر مطلوب و رقت‌آور» نبود که اسباب نگرانی می‌شد.

بیش‌ترین حساسیت‌ها به سرریز مشکلات صفحات شمال‌غربی کشور روی پایتخت بود، اما ابعاد ماجرا فقط به تهران منحصر نمی‌شد. شهربانی رشت در یکم آبان ۱۳۲۸ گزارش داده بود که «عده زیادی بیکار از نقاط زنجان و آذربایجان از طریق قزوین به این حدود مسافرت...»^۷

۱. شهرداری طهران، «صورت‌مجلس کمیسیون شهرداری طهران در ۷ اسفند ۱۳۲۴»، در پرونده شماره ۹۹.

۲. شهرداری تهران، «گزارش شهرداری تهران به اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی به شماره ۱۵۷۱»، ۱ دی ۱۳۲۴، در پرونده شماره ۱۰۰.

۳. اداره اطلاعات و آمار وزارت کشور، «نامه اداره آمار و اطلاعات به اداره سیاسی وزارت کشور درباره آمار نفوس کشور به شماره ۹۳۹۰»، ۲۰ بهمن ۱۳۲۶، در پرونده شماره ۵۹.

۴. سازمان برنامه، «نامه مدیرعامل سازمان برنامه به نخست‌وزیر درباره به کار گماردن بیکاران آذربایجان در فصل پاییز به شماره ۲۰۴۲۳/۱۳۰۰»، ۱۶ شهریور ۱۳۲۹، در پرونده شماره ۳.

۵. وزارت دارایی، «ارونوشت گزارش رئیس هیئت بازرسی مأمور آذربایجان به فرمانده نیروی آذربایجان به شماره ۱۴۵۶»، ۶ اسفند ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۱۰۴.

۶. شهربانی کل کشور، «گزارش شهربانی رشت راجع به آمدن اهالی آذربایجان به گیلان به شماره ۳۴۷۱/۷۵۱۴»، ۱ آبان ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۴.

کرده‌اند و «حرکت آن‌ها به این حدود از اواسط شهریور ماه سال جاری شروع و به تدریج به طور دسته‌جمعی از زن و بچه و پیرمرد، با حال بدبختی و [وضعی که] غالب آن‌ها نیز بیمار و رنگ‌پریده می‌باشند، با کوچ به این منطقه هجوم آورده‌اند.»^۱ بنا بر گزارش شهربانی رشت، اینان «... در این فصل پاییز و سرمای جوی در گوشه‌وکنار شهر در نقاط مرطوب بدون سقف و زیر دیوارها بیتوته [می‌کنند] و تدریجاً به مرگ و میر دچار می‌شوند.»^۲ کمیسیون امنیت رشت نیز در ۱۵ آبان اظهار نگرانی کرده بود که «از محال اردبیل و خلخال و دشت مغان... گروه زیادی از سکنه کشاورز آن حدود برای امرار معاش به قراء و قصبات و شهرهای گیلان روانه شده و به وضع رقت‌باری [در] معابر گذران می‌کنند.»^۳ کمیسیون امنیت نوشهر نیز همین نگرانی را دو هفته قبل تر ابراز کرده بود.^۴ تقریباً یک سال که گذشت دامنه کوچ آذربایجانی‌ها به اهواز نیز رسید.^۵ گزارش واصله لشکر تبریز از اردبیل در تابستان ۱۳۲۸ وصف حال سراسر آذربایجان را: «کامیون‌ها و اتومبیل‌ها به طور وحشت‌آوری قافله‌های گرسنه و سرگردان را از منطقه به خارج حمل می‌کنند.»^۶ سرهنگ نصرالله خوش‌نویس، بازنشسته ستاد ارتش به سپهد احمد امیراحمدی وزیر جنگ در پاییز داد که «فقر عمومی منطقه آذربایجان را تهدید می‌کند و مردم با نهایت عسرت زندگانی می‌کنند... قطعی است با این وضعیت چنین مردمی هر آن در اثر فقر و استیصال آلت ملعبه دیگران...»^۷ بشوند. پیشاپیش، در پایان

۱. همان.

۲. شهربانی کل کشور، «رونوشت صورت جلسه کمیسیون امنیت رشت در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۲۸»، در پرونده شماره ۴.

۳. ژاندارمری کل کشور، «رونوشت صورت جلسه کمیسیون امنیت نوشهر مورخه ۳۰ مهر ۱۳۲۸ در پیوست دوبرگی نامه محرمانه فرمانده ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور به شماره ۴۹۸۵»، ۲۵ آبان ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۴.

۴. اداره امور شهرداری‌ها، «نامه استاندار خوزستان به وزیر کشور به شماره ۳۵۵۸۵»، ۲۶ دی ۱۳۲۹، در پرونده شماره ۶.

۵. وزارت جنگ، «رونوشت قسمتی از گزارش لشکر ۳ تبریز درباره اوضاع آذربایجان در ضمیمه سه‌برگی نامه محرمانه وزیر جنگ به نخست‌وزیر به شماره ۱۲۸۹۵/۱۹۶۰/ح»، ۱۳ مرداد ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۵.

۶. وزارت جنگ، «رونوشت ده فقره مواد مستخرجه از گزارش بازرس اعزامی ستاد ارتش به آذربایجان در ضمیمه سه‌برگی نامه محرمانه وزیر جنگ به نخست‌وزیر به شماره ۱۷۸۹۳»، ۱۸ آبان ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۱.

شماره ۱.

بهار ۱۳۲۸، یوسف مجتهدی نماینده تبریز در مجلس شورای ملی در نطق پیش از دستور خویش در مجلس هشدار داده بود که «بیماری و فقر عمومی [در آذربایجان] به حدی رسیده که بیم آن می‌رود که بنیان جامعه را متزلزل سازد.»^۱ در اوایل تابستان به والاتبار استاندار آذربایجان گزارش داده بودند که «چند روزی است عده زیادی از اهالی دهات و قصبات در اثر بیکاری و گرسنگی به تبریز وارد [می‌شوند] و موجبات اغتشاش و انقلاب فراهم [می‌آورند] و این عده تصمیم دارند به طور دسته‌جمعی به تهران عزیمت نمایند.»^۲ شهربانی کل کشور در اوایل همان تابستان به نقل از مقام‌های کنسولگری انگلستان گزارش داده بود که «از آذربایجان اخبار بسیار وحشت‌انگیز برای شان رسیده که لازم است سریعاً در رفع آن اقدام بشود، وگرنه باید در آینده نزدیک منتظر سروصدای بزرگی از این منطقه شد که شوروی‌ها از آن استفاده کامل خواهند برد.»^۳ سرپرست شهربانی آذربایجان، سرتیپ دانش‌پور، در میانه تابستان ۱۳۲۸ با زبانی نظامی از نگران‌هایش نوشته بود: «ممکن است انقلاب و اغتشاش در آذربایجان روی دهد»^۴

حدوداً یک سال که گذشت نخست‌وزیر رزم‌آرا خطاب به «دایره مرموزات» استانداری آذربایجان که کاروان همان نگرانی با زبانی دیوان‌سالارانه نوشت: «عده زیادی از اهل آذربایجان به نام کار کردن به طرف طالش و رشت و پهلوی کوچ می‌نمایند و این عمل باز همان اشکالات گذشته را فراهم و تولید زحمت خواهد نمود.»^۵ رزم‌آرا در نخستین ماه نخست‌وزیری‌اش به تاریخ ۳۱ تیر ۱۳۲۹ در بخشنامه‌ای اعلام کرد: «اکثر اهالی دهات شغل و کار خود را به کلی رها کرده از جاده

۱. «صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی: دوره پانزدهم، جلسه ۱۷۶، سه شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۲۸»، روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، سال پنجم، شماره ۱۲۶۶، ص ۴۴۶۸.

۲. اداره سیاسی استانداری آذربایجان، «پیش‌نویس گزارش به استانداری آذربایجان به شماره عمومی ۳۷۴۰۸»، ۹ تیر ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۲۲.

۳. گزارش‌های محرمانه شهربانی (۲۸-۱۳۲۷)، جلد دوم، به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی (تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱)، ص ۲۲۷.

۴. شهربانی کل کشور، «رونوشت گزارش شهربانی آذربایجان درباره وضعیت امنیتی آذربایجان به شماره ۹۰۳۳»، ۶ مرداد ۱۳۲۸، در پرونده شماره ۵.

۵. دایره مرموزات استانداری آذربایجان، «رونوشت نامه نخست‌وزیر به دایره مرموزات استانداری آذربایجان، بدون شماره»، ۱ شهریور ۱۳۲۹، در پرونده شماره ۶.

و یا از بیراهه به تهران یا سایر شهرها حرکت می‌نمایند. این عمل باعث و سبب می‌شود که دهات و قراء و قصبات ایران به کلی تخلیه و به جمعیت شهرها که جز مصرف کاری ندارند اضافه شده و به اضافه بی‌نظمی و بی‌ترتیبی در کلیه امور مربوطه و زندگانی عمومی تولید می‌نماید.^۱ در ماه بعد به تاریخ ۲۳ مرداد خطاب به ریاست سازمان برنامه تأکید کرد که «اگر از طرف دولت کار کافی از حالا برای ییکاران آذربایجان تهیه نشده و به کار گمارده نشوند پس از یک ماه عده بسیاری مثل سنه گذشته به تهران روآور شده و شاید اشکالاتی بیش از سال گذشته برای دولت ایجاد گردد.»^۲ ماه بعد در نوزدهم شهریور طی بخشنامه محرمانه دیگری از نو تأکید کرد که «در سال گذشته در نتیجه عدم پیش‌بینی و عدم توجه استناداران و مأمورین کشوری و مرکز وضع بسیار ناگواری در ایران پیش آمد کرد، چه عده بسیاری مردم از دهات و قراء و قصبات برای کار به تهران آمده‌اند چون در تهران کاری برای آن‌ها نبود لذا وضع بسیار شوریده و نامطلوبی به وجود آمده است.»^۳

سرلشکر رزم‌آرا در مقام رئیس ستاد ارتش، چهار سال قبل‌تر، با موفقیت بر «متجاسرین» سیاسی در آذربایجان غلبه کرده بود. غلبه بر پی‌آمدهای مشکلات زندگی روزمره مردمان عالی‌رتبه آذربایجان اکنون از محوری‌ترین چالش‌های پیش‌روی سپهبد رزم‌آرا بود، این بار در مقام رئیس دولت.

نحوه مواجهه دولت رزم‌آرا با کوچ‌بلازندگان آذربایجان از لحظه‌های کلیدی اما ناکاویده تاریخ معاصر ایران است. این لحظه، از منظر نوع رویارویی دیوان‌سالاران با فقر و بیکاری توده‌های مستمند، هم با گذشته و آینده‌اش پیوستگی‌هایی داشت هم از گذشته و آینده‌اش گسستگی‌هایی. شبح مسئله‌هایی که پیش‌روی دولت رزم‌آرا قرار گرفت هم در ادوار پیش از صدارت رزم‌آرا همواره بر فراز سر مملکت در گشت‌وگذار بود هم در

۱. نخست‌وزیر، «بخشنامه نخست‌وزیر به شماره ۶۸۹۷»، ۳۱ تیر ۱۳۲۹، در پرونده شماره ۲.

۲. دفتر نخست‌وزیر، «نامه نخست‌وزیر به ریاست سازمان برنامه به شماره ۱۱۰۱۲»، ۲۳ مرداد ۱۳۲۹، در پرونده شماره ۳.

۳. نخست‌وزیر، «بخشنامه محرمانه نخست‌وزیر به شماره ۲۲۸۱/۴»، ۱۹ شهریور ۱۳۲۹، در پرونده شماره ۲.

ادوار پس از صدارت رزم‌آرا تا همین امروز همواره احضار می‌شده است. اما راه‌حل‌هایی که دولت رزم‌آرا در دستورکار قرار داد نه در گذشته پیش از صدارت رزم‌آرا به‌تمامی در دستورکار نسل‌های قبلی دیوان‌سالاران قرار گرفته بود نه در آینده پس از صدارت رزم‌آرا به‌تمامی در دستورکار نسل‌های بعدی دیوان‌سالاران برقرار ماند. لحظه رزم‌آرا به یک معنا تاریخ گذشته‌ای بسیار دور است و به معنایی دیگر تاریخ اکنون. تاریخ اکنون است به این معنا که مسئله‌هایی که پیش‌روی دولت رزم‌آرا قرار گرفتند کماکان مسائل امروز نیز به شمار می‌روند. تاریخ گذشته‌ای است بسیار دور به این معنا که راه‌حل‌هایی که دولت رزم‌آرا به اجرا گذاشت مدت‌های مدیدی است که از دستورکار نسل‌های بعدی دیوان‌سالاران خارج شده است. بر این مبنا، تأمل در لحظه تاکنون ناگوار و رزم‌آرا تکاپویی تاریخی نگارانه است برای احضار سنجشگرانه و منتقدانه برخی ظرفیت‌های فراموش‌شده دستگاه دیوان‌سالاری در نوع مواجهه با طوفان فقر در لحظه اکنون.

برای صورت‌بندی لحظه رزم‌آرا بیش از هر جابر جغرافیای آذربایجان و بیش از هر زمان بر سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۲۷ خورشیدی تمرکز یافته‌ام. اکثریت نوشته‌ها درباره آذربایجان دهه بیست و خورشیدی عمدتاً در لحظه سقوط حکومت فرقه دموکرات آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ پایان یافته‌اند.^۱ اقلیتی از نوشته‌ها نیز که نقطه ختام زمانی‌شان از آذرماه ۱۳۲۵ فراتر رفته است عمدتاً تغییر جغرافیا داده‌اند و موضوع مطالعه‌شان یا همراه با مهاجران فرقه دموکرات آذربایجان به جغرافیای روسیه شوروی منتقل شده^۲ یا هم‌سو با مرکز ثقل رویدادهای سیاست ایران به پایتخت انتقال یافته^۳ یا هم‌پا با تکوین جنگ سرد در سپهر جهانی به قلمرو سیاست خارجی

۱. دو نمونه از برجسته‌ترین پژوهش‌هایی از این دست عبارت‌اند از جمیل حسینی، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه منصور همایی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۳) و تورج اتابکی، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمدکریم اشراق (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶).
 ۲. برای نمونه‌ای از این نوع نوشته‌ها که عمدتاً مشتمل بر خاطرات انواع کارگزاران مؤثر بر ماجرای ظهور و سقوط حکومت فرقه دموکرات آذربایجان است بنگرید به فرقه دموکرات آذربایجان از تخلیه تبریز تا مرگ پشوروی، ترجمه و تحقیق و نگارش از شاهرخ فرزاد (تهران: انتشارات اوحدی، ۱۳۸۵).
 ۳. برای نمونه‌ای از این نوع نوشته‌ها بنگرید به محمد سلیمانی امیری، نگاهی نو به بحران آذربایجان ایران: نقش دولت‌های آمریکا، بریتانیا و شوروی در آن (تهران: پژوهاک، ۱۳۹۹).

ایران در سطح بین الملل جابه جا شده است.^۱ در این میان البته استثنا نیز وجود دارد. معدودی از نوشته ها هم جغرافیای بررسی شان آذربایجان بوده است هم از آذرماه ۱۳۲۵ فراتر رفته اند. اما این استثناها نیز یا فقط بر سرکوبی کارگزاران و هواداران حکومت فرقه دموکرات آذربایجان به دست ایادی حکومت مرکزی تمرکز یافته اند^۲ یا اساساً نوشته هایی تبلیغاتی بوده اند^۳ باب میل فاتحان کارزاری که سرانجام به سقوط حکومت فرقه دموکرات آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ انجامید. انواع تاریخ نگاری های محلی نیز یا اصلاً به دومین نیمه دهه بیست خورشیدی نرسیده اند^۴ یا اگر هم رسیده اند هیچ اشاره ای به معضل اجتماعی آذربایجان در دومین نیمه دهه بیست نکرده اند.^۵ آنچه تاکنون هرگز آماج پژوهش قرار نگرفته^۶ و از این رو از صفحات تاریخ معاصر ایران به تمامی حذف شده عبارت است از بلازدگی و مستاهای آذربایجان از سال ۱۳۲۷ که به کوچ رعایای بلازده ابتدا به شهرهای پست رکو دزده آذربایجان و سپس به پایتخت و برخی دیگر از شهرهای معطل آن سال ۱۳۲۸ انجامید و سرانجام در سال ۱۳۲۹ به تدابیر گسترده دیوان سالاران محلی و مرکزی برای رسیدگی به بلازدگان آذربایجان ختم شد. بلازدگی ها و فقر و تنگدستی های زندگی مردمان

۱. برای نمونه بنگرید به خان بابا بیانی، غائله آذربایجان (تهران: انتشارات زریاب، ۱۳۷۵).

۲. برای نمونه بنگرید به نوشته های زیر:

محمدرحیم فیروزی، فداییان فرقه دموکرات آذربایجان در خدابنده (تهران: سفیر اردهال، ۱۳۹۵) و حسین علی زاده (بارش مرندلی)، حکومت ملی آذربایجان: مروری بر رویدادهای سال های ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ آذربایجان و نسل کشی ۲۱ آذر (بی جا: بی نا، ۱۳۹۳).

۳. برای نمونه بنگرید به محمدرضا خلیلی عراقی، خاطرات سفر آذربایجان و کردستان (تهران: چاپخانه ارتش، ۱۳۲۸).

۴. برای نمونه بنگرید به محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن (تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹)؛ محمدامین ریاحی، تاریخ خوی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲)؛ میراسدالله موسوی مالکونی، تاریخ ماکو (تهران: نشر بیستون، ۱۳۷۶)؛ ایوب نیکنام لاله و فریبرز ذوقی، تبریز در گذر تاریخ (ششصدساله تاریخی تبریز): نگاهی به تاریخ و سرزمین آذربایجان (تبریز: یاران ۱۳۷۴).

۵. برای نمونه بنگرید به حسن انزلی، اورمیه در گذر زمان (تهران: دستان، ۱۳۸۴)، صص ۶۴۹ تا ۶۵۹ و صص ۸۵۷ تا ۸۶۳؛ احمد کاویان پور، تاریخ اورمیه (تهران: آذرکهن، ۱۳۷۸)، صص ۴۱۰ تا ۴۱۲. از میان تاریخ نگاری های محلی صرفاً می توان از میرنی عزیززاده، تاریخ دشت مغان (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴)، صص ۳۷۲ تا ۳۷۶، همچون نوعی استثنا یاد کرد که به برخی جنبه های محدود معضل آذربایجان اواخر دهه بیست فقط در محدوده دشت مغان در پنج صفحه اشاره های کرده است.

۶. یگانه استثنا عبارت است از دو صفحه در کتاب کلاسیک زیر که سه قول را از روزنامه های وقت درباره بلازدگی آذربایجانی ها در اواخر دهه بیست خورشیدی نقل کرده است:

گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش از جامی [دهقان، محمدعلی فرزانه و محمدحسین مبین]، (تهران: ققنوس، ۱۳۷۷) [اولین نشر در دهه پنجاه خورشیدی به صورت مخفیانه]، صص ۲۷۸ و ۲۷۹.

عادی در آذربایجان و کم‌وکیف رسیدگی‌های دیوان‌سالاران محلی و مرکزی به مصایب زندگی روزمره‌شان طی سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ یکی از قطعه‌های کلیدی محذوف در تاریخ‌نگاری ایران معاصر بوده است. در خلال تلاش برای بازیابی چنین قطعه محذوفی مشخصاً پنج فرضیه درهم‌تنیده را در کتاب حاضر به بوته آزمون گذارده‌ام دال بر اهمیت بی‌همتای قطعه محذوف کوچ رعایای بلازده آذربایجان طی اواخر دهه بیست خورشیدی در تاریخ معاصر ایران.

یکم، گرچه کوچ رعایا قدمتی طولانی دارد، کوچ گسترده رعایای روستایی در پی کار و نان به شهرهای بزرگ نه آن‌گونه که گفته‌اند «از دهه ۱۳۳۰ به بعد»^۱ بلکه در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ آغاز شد. آنچه در قیاس با گذشته‌ها چنین جریان وسیعی از کوچ در پی کار و نان را تسهیل می‌کرد بیش از هر چیز گسترش نسبی انواع جاده‌ها و راه‌ها و ازدیاد نسبی انواع وسایل حمل و نقل طی دوره سلطنت رضاشاه بود. چنین درجه بالایی از تحرک جمعیت در بخش‌های ایران از دومین نیمه دهه بیست خورشیدی عملاً حیات اجتماعی و معاشی مناطق گوناگون کشور را به طرز فزاینده در پیوندی هر چه تنگاتنگ‌تر با یکدیگر قرار داد. نقطه عزیمت ظهور این نوع دگرگونی مشخصاً کوچ فراموش‌شده بلازده آذربایجان در پی کار و نان طی واپسین سال‌های دهه بیست خورشیدی بود.

دوم، هم درجه بالاتری از ادغام حیات روستا و شهر به مدد ابعاد گسترده‌تر تحرک جمعیتی در جغرافیای ایران و هم بازنمایی گسترده‌تر اخبار زندگی روزمره ایرانیان در آینه خبرگزاری‌های بین‌المللی از زمان اشغال ایران به دست ارتش‌های متفقین بودند که شرایط امکان استحاله معضل اجتماعی آذربایجان به بحران سیاسی تهران را در سال ۱۳۲۹ مهیا کردند. کوچ فراموش‌شده رعایای بلازده آذربایجان به پایتخت از نخستین لحظه‌هایی در تاریخ معاصر ایران بوده است که دیوان‌سالاران پایتخت‌نشین را واداشت واکنش‌هایی را به شکل انواع سیاست‌گذاری‌های

۱. آصف بیات، سیاست‌های خیابانی: جنبش تهی‌دستان در ایران، ترجمه اسدالله نبوی چاشمی (تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۹)، ص ۱۱.

اقتصادی و اجتماعی در رسیدگی به مستمندان شهرستان‌ها در دستورکار قرار دهند. دیوان سالاران پایتخت‌نشین به تحولات ایالات و ولایات در اقصی نقاط ممالک محروسه از دیرباز واکنش نشان می‌دادند اما ارتقای چنین واکنش‌هایی به سطح سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی برای رسیدگی مستقیم به مستمندان شهرستان‌ها به ابتکار و تدبیر و اهتمام مالی دیوان سالاری پایتخت چندان قدمت نداشت. کوچ فراموش‌شده رعایای بلازده آذربایجان به تهران در سال‌های پایانی دهه بیست خورشیدی از نخستین لحظه‌های ظهور چنین تحولی در تاریخ معاصر ایران بوده است. سوم، سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی دیوان سالاری پایتخت در زمینه رسیدگی به مستمندان شهرستان‌ها برای نخستین بار در خلال مواجهه دیوان سالاران مرکز‌نشین با سرریزهای معضل اجتماعی آذربایجان به تهران در سال ۱۳۲۹ بود که، صرف‌نظر از کم‌وکیفیش، از مقیاس محلی به مقیاس ملی ارتقا یافت و نه فقط آذربایجان بلکه همه شهرهای بزرگ کشور را درنوردید. از این رو کوچ فراموش‌شده رعایای بلازده آذربایجان از برخی جنبه‌ها لحظه تأسیس برخی سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی در زمینه رسیدگی دیوان سالاران به مستمندان را در مقیاس ملی رقم زد.

چهارم، رسیدگی‌های دیوان سالاران به بلازدگان آذربایجان ضرورتاً مرحمتی‌های دولت و دیوان سالارانش به مستمندان و صرفاً بازتاب نوع دوستی نیک‌اندیشانه‌شان نبود. دیوان سالاران برای صیانت از کلیت مصالح و منافع طبقات مسلط به ناگزیر درصدد رفع دغدغه‌های دیگری برآمدند به‌تمامی نوپدید در قاموس مملکت‌داری طی تاریخ ایران که از ادوار متأخر پیشامشروطه به بعد هر چه پررنگ‌تر می‌شدند.

پنجم، نیرویی که دیوان سالاران را واداشت سیاست‌هایی برای رسیدگی به بلازدگان آذربایجان طراحی و اجرا کنند از جمع متفرق بلازدگان آذربایجان برآمد اما نه از جنس مقاومت علنی یا نهانی دهقانان بود که فقط در روستاها جلوه می‌یافت، نه از جنس پیش‌روی آرام تهی‌دستان شهری که بعدها قوت گرفت، و نه از جنس سیاست متعارف طبقه کارگر که هنوز چندان گستره گسترده‌ای نداشت. از جنس مقاومت علنی یا نهانی نبود چون بر هیچ‌یک از انواع نافرمانی‌های مدنی در برابر قدرت‌های مستقر

تکیه نداشت. از جنس پیش‌روی آرام نبود چون بر بسیجی درازمدت به یاری مبارزه در زندگی روزمره برای کسب دست‌آوردهایی تکیه نداشت که به یمن اقدامات مستقیم شخصی حاصل می‌آیند. از جنس سیاست متعارف نیز نبود چون سرشتی متشکل و سازمان‌یافته نداشت. نیروی جمع متفرقِ بلازدگان آذربایجان در واپسین سال‌های دهه بیست خورشیدی مشخصاً نوعی فاعلیت منفعلانه بود. حضورشان در شهرها با جلب انظار خارجیان به مظاهر زندگی نکبت‌بارشان بر حیثیت ملی خدشه می‌رساند. تکدی‌گری‌شان در معابر شهرها اهالی شهرنشین را می‌آزرد. سرگردانی و پریشان‌حالی‌شان در شهرها مملکت را از ظرفیت نیروی کارشان محروم می‌کرد. بیماری‌های مُسری‌شان با تحرک اجتناب‌ناپذیری که در کوی و برزن داشتند سلامت شهرنشینان را به خطر می‌افکند. معاش مختل‌شده‌شان در شهرها شرایط امکان‌بزهکاری‌شان را مهیا می‌کرد. واقعیت مستندی‌شان به انواع تبلیغات دولت‌ستیزانه مخالفان سیاسی بهانه می‌داد. صرف حضور کوچندگان بلازده آذربایجان در شهرها بود که در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ دیوان‌سالاران را به طراحی و اجرای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی برای رسیدگی به زندگی رقت‌بارشان واداشت. جمع متفرقِ بلازدگان آذربایجان در مسیر گذار از جایگاه دهقانان بودند ابتدا به جایگاه تهی‌دستان شهری و سپس به جایگاه طبقه کارگر. در بدو ورودشان به شهرها گرچه از جایگاه دهقانانی تنزل یافته بودند که امتیاز استقرار در زادگاه روستایی زادبوم خویش را داشتند اما هنوز به جایگاه تهی‌دستانی شهری ارتقا نیافته بودند که نه امتیازهای زندگی شهری ولی دست‌کم امتیاز استقرار و لو ناپایدار در شهرها را داشتند. کسر نامعلومی از نوکچندگان بلازده آذربایجان و نسل‌های بعدی‌شان فقط بعدها بود که به تدریج یا به جایگاه تهی‌دستان فاقد امتیاز شهرها یا به جایگاه اعضای طبقه کارگر شهری یا حتی به جایگاه اعضای طبقه متوسط ارتقا یافتند. نیروی جمع متفرق‌شان در بدو ورود به شهرها بازتاب فاعلیت منفعلانه‌شان بود. فاعلیت داشتند چون دیوان‌سالاران را به رسیدگی به وضعیت نکبت‌بارشان واداشتند. فاعلیت‌شان اما سخت منفعلانه بود چون صرف واقعیت نامیمونِ بلازدگی‌های مستمندانه‌شان اثرگذار بود،

بدون هر گونه رهبری و ایدئولوژی و تشکل و کنش دسته جمعی معترضان. مفهوم فاعلیت منفعلانه مشخصاً نیروی شان طی اوایل دوره حضورشان در شهرها را تسخیر می کند.

طمع شناخت کم و کیف چنین فاعلیت های منفعلانه ای بود که مرا از کوره راهی غبار آلود به بزرگراه تاریخ نگاری کوچ رعایای بلازده آذربایجان طی اواخر دهه بیست خورشیدی کشاند. مطالعات پژوهشی ام در مقام یک اقتصاددان از اوایل دهه نود خورشیدی بر خلق و بسط و تدقیق «چارچوب مفهومی زنجیره انباشت سرمایه در اقتصاد ایران» متمرکز بوده است.^۱ از نیمه دهه نود به تدریج دریافتم عدم احتساب مصرحانه عاملیت های گوناگون طبقاتی و غیر طبقاتی از اصلی ترین نقیصه های چارچوب تحلیلی ام درباره اقتصاد ایران است که ناخواسته بیش از حد ساختارگرایانه شده بود. در تلاش برای رفع تدریجی چنین نقیصه ای به دالان های متروک و دهلیز های تاریک تاریخ معاصر ایران رهنمون شدم. در نخستین گام ها عامدانه نه بر سیداست متعارف نیروهای متشکل و نه بر مقاومت های علنی و نهانی طبقات مردمی که درباره شان بیش تر می دانستم بلکه بر خط ناپیوسته جمع بس متفرق فروخته شدن ایران و دوستان تمرکز یافتم که درباره شان کم تر می دانستم: متکدیان. از فضای افسانگی و افسوس آمیز روزشان در آینه مکدر پژوهش های میدانی جامعه شناسان کنونی به تونل تاریک تاریخ پر ملات اما نانوشته نسل های گذشته شان نقب زدم. حدود پنجاه هزار برگ اسناد دیوان سالارانه مرتبط با گدایان و ولگردان و بیکاران و بی نوایان و فقیران و بی خانمانان و یتیمان و مجانین و کوچندگان و در راه ماندگان و سالمندان و عجزه و ارامل از صدر انقلاب مشروطه تا انقلاب ۱۳۵۷ را در

۱. مقاله زیر هم کامل ترین هم فشرده ترین روایتی است که تاکنون از چارچوب تحلیلی زنجیره انباشت سرمایه در اقتصاد ایران به دست داده ام، کامل ترین از زاویه پرداختن به مقوله های مفهومی هر چه بیش تر اما فشرده ترین از زاویه اختصاری که در شرح هر مقوله به خرج داده ام:

Mohammad Maljoo, "Capital Accumulation Chain in Post-revolutionary Iran", *Critique: Journal of Socialist Theory*, Volume 48, Issue 4, 2020, pp. 429-448.

از برخی اجزای چارچوب تحلیلی زنجیره انباشت سرمایه برای تبیین بعضی جنبه های اقتصاد سیاسی ایران طی دوره حاکمیت دولت یازدهم در کتاب زیر بهره جستم:

محمد مالجو، سیاست اعتدالی در بوته نقد اقتصاد سیاسی (تهران: لا هیتا، ۱۳۹۶)؛ همچنین برخی اجزای چارچوب تحلیلی زنجیره انباشت سرمایه در اقتصاد ایران را در کتاب زیر به بحث گذارده ام:

محمد مالجو، تاراج نهان: سلب مالکیت از نیروهای کار در اثر تورم در ایران (تهران: آگاه، ۱۳۹۹).

آرشیوهای ایران، بسته به استنباط اولیه‌ام از محتوای شان، گاه موشکافانه و گاه کنجکاوانه و گاه نیز فقط بازیگوشانه بررسی‌دم. در تاریخ بلندبالای هنوز نانوشته مواجهه دیوان‌سالاران با این فرودست‌ترین فرودستان مشخصاً در گام اول بر تاریخ‌نگاری قطعه محذوف کوچ بلازدگان آذربایجان طی واپسین سال‌های دهه بیست خورشیدی تمرکز یافتیم، آن هم در جست‌وجوی منفعلانه‌ترین فاعلیت‌های طبقات مردمی در آینه تدریجاً شفاف‌شونده قطعه‌ای محذوف از تاریخ معاصر ایران.

کتاب حاضر مشخصاً محصول همین سیر فکری است. مصالح لازم برای چنین بازآفرینی تاریخ‌نگارانه‌ای را ذره‌ذره از حجم عظیم اسناد غالباً اداری استخراج کرده‌ام: انبوهی از تلگراف‌ها و صورت‌جلسه‌ها و آگهی‌ها و متحدالمال‌ها و تصویب‌نامه‌ها و بخشنامه‌ها و لایحه‌ها و گزارش‌های دولتی و نیز مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره‌های پانزدهم و شانزدهم به اضافه مشروح مذاکرات اولین دوره مجلس سنا. دیوان‌سالاران نه مشغول به نگارش و نه به بررسی بلکه درگیر حل و فصل مسائل کشورداری بودند. تاریخ نمی‌نوشتند. تاریخ را می‌ساختند، فقط به سهم خودشان البته. اسنادی که از این مشغولیت‌شان باقی مانده است روایت‌هایی نیست که صدای بی‌طنین مستمندان را چندان بازتاب دهد. فقط از بطن و متن همین روایت‌های از بالا به پایین دیوان‌سالاران نبوده است که برای بازیابی رگه‌هایی از روایت‌های از پایین به بالای مستمندان کوشیده‌ام. انواعی از نامه‌ها و عریضه‌ها و دادخواست‌ها و استشهادنامه‌ها و ضمانت‌نامه‌های مردمی را نیز به کار برده‌ام تا رگه‌های مهمی از صدای مستقیم خود مستمندان را نیز در بستر رویدادهایی کلان‌تر طنین دهد.^۱

از میان انواعی از آرشیوها که محل رجوع بوده‌اند، در این کتاب فقط از اسناد «آرشیو ملی ایران» و «مرکز اسناد اصفهان» و «مرکز اسناد کرمان»

۱. خواننده نقل قول‌های پرشماری از اسناد گوناگون را در این کتاب خواهد یافت. توضیحی درباره رسم الخط لازم است. رسم الخط ناهمگن مطالب منقول از اسناد رده‌های گوناگون دیوان‌سالاران را حفظ نکرده‌ام و مشخصاً معیارهای امروزی را، بنا بر سلیقه خودم، مبنای قرار داده‌ام. اغلاط املائی و تایی‌شان را رفع کرده‌ام و اغلاط دستوری‌شان را عمدتاً و نه کاملاً، برعکس، هم اغلاط دیکته‌ای و دستوری و هم حتی رسم الخط مطالب منقول از عریضه‌های مردمی را در بیش‌تر نمونه‌ها حفظ کرده‌ام، مگر نمونه‌هایی که به نظر می‌رسد اتخاذ چنین رویه‌ای درباره‌شان اهمیتی ندارد.

هر سه از زیر مجموعه‌های «سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران» و نیز «سامانه ملی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران» بهره برده‌ام، هر چند روایتی که به دست می‌دهم بیش‌ترین تکیه را بر اسناد محفوظ در «آرشیو ملی ایران» دارد.^۱ گمان می‌کنم اسناد برجامانده از انواع مکتوبات کنسولگری‌های شوروی و انگلستان و ایالات متحده آمریکا درباره آذربایجان اواخر دهه بیست خورشیدی می‌توانسته‌اند روایتی را غنای بیش‌تری ببخشند. نه به آرشیوهای محل نگه‌داری چنین اسنادی هیچ نوع دسترسی داشته‌ام، نه طبعاً از خودشان هیچ شناختی، و نه تا جایی که به اسناد روسی بر می‌گردد اصلاً امکان زبانی استفاده‌شان را. اگر مورخان با استطاعت‌تر نیز روایت من از کوچ بلازدگان آذربایجان طی اواخر دهه بیست خورشیدی را مهم تشخیص دادند شاید بعدها برای تکمیل و تدقیق و تصحیح شناخت من درباره چنین قطعه محذوفی از تاریخ کمر همت نیز بستند.

www.ketab.ir

۱. نشانی هر برگ از سندی را که محل ارجاع بوده است در زیرنویس‌ها آورده‌ام. در هر زیرنویس مشخص کرده‌ام که سند محل ارجاع مشخصاً از کدام پرونده اخذ شده است. خواننده برای رؤیت مشخصات هر پرونده باید با توجه به شماره‌ای که برایش مشخص کرده‌ام به فهرست «اسناد منتشر نشده» در قسمت «فهرست منابع» در انتهای کتاب رجوع کند.

۲. پیش‌تر مقاله‌ای نوشته بودم که حکم طرح اولیه کتاب حاضر را داشت. تورج اتابکی نکته‌های سودمندی درباره پیش‌نویس اولیه‌اش گفت. آرش آذرنگ نیز متن کتاب حاضر را خواند و نوشته‌ام را روان‌تر کرد. سپاس‌شان می‌گویم. (برخلاف دو چاپ قبلی این کتاب در یک نشر دیگر، چاپ حاضر در نشر چرخ، به لطف زحمات پریسا شکورزاده، مهدی صابری، منصوره مهدی‌آبادی و فواد فراهانی به شکل شایسته‌ای صورت گرفته است. ممنون‌شان هستم.)